



«شفرونی» ساختهٔ تازهٔ یک چهرهٔ مشهور چندان موفق نبوده است

چرا جوکر رو می‌ریزید تو آشپزی؟



محمّدحسین سلطانی
خبرنگار گروه فرهنگ

این قصه دهان به دهان نقل شده که یک بنده خدایی بود که برای ملت معرکه می گرفت و زنجیر باره می کرد. بیست‌وچند سالی به همین شغل درگیر بود و به مرور زمان که کاروکاسسی معرکه‌گیرها خوابید، مجبور شُشد چاره دیگری برای گذران زندگی پیدا کند. به این فکر افتاد که به جای زنجیر باره کردن، طناب و باقی ابزار و وسایل را به کاربندد و به پاره کردن آن‌ها افتاد. معرکه‌گیر که دید این ترفند هم پس از مدتی دیگر جواب نمی دهد، همان زنجیر و طناب را در دستش گرفت و وسط خیابان افتاد به خودزنی. حالا مردم می آمدند و خودزنی معرکه‌گیر را تماشا می کردند و برای زنجیرهای پاره شده‌ای که به صورت مرد می خورد پول در کلاهش می انداختند. ماجرای این روزهای رئالیتی‌شو ها هم دسته‌کمی از ماجرای معرکه‌گیری که خودزنی می کرد، ندارد. برنامه‌های جدید تولید می شـوند، با نام‌های مختلف تولید می شوند؛ اما وقتی همه‌شان را کنار هم می گذاریم انگار یک محتوا را در لوکیشن های مختلف تماشا می کنیم.

— کاریکاتورهایی که دیگر نمی‌خندانند!

ماجرای از این قرار است که رئالیتی‌شوهای نمایش خانگی به‌وضوح از آدم‌ها کاریکاتور می‌سازند و آن مدل ساخته شده را در برنامه‌های مختلف و پلتفرم‌های دیگر بازتولید می‌کنند. شما می‌توانید نیمه‌نظام‌دوست باشید و نقش زن همیشه عاشق را بازی کنید یا مهرداد صدیقیانی باشید و لباس کراش خسته دخترهای دبیرستانی را بپوشید. درنهایت امر اگر قرار باشد شما در نمایش خانگی و به‌تبع آن یوتیوب درآمد قابل توجهی داشته باشید باید یک نقش بلند کنید و این نقش کذایی باید کارکردی در حوزه سرگرمی داشته باشد. این کارکرد تا جای ممکن مصرف می‌شود. تا آن جایی که تعداد ویوها و لایک‌ها از حد معمول پایین‌تر نیاید یا یک جور رسانه‌ای علیه آن شخصیت به راه بیفتد و از دور خارج شود، کما اینکه چنین اتفاقی برای یوسف تیموری افتاد و او که در یک بازه زمانی پای ثابت برنامه تلویزیون و نمایش خانگی بود، عجلالتاً از دستور کار برنامه‌سازها خارج شد با بهنام تشکر و شهرام قاندي که نتوانستند کاراکتر مطلوب این دست رئالیتی‌شو ها باشند و

دربارهٔ مردپوشی شاگردوست و بازی‌ای که زیادی تکراری است

آشنایی زدایی جنسی در بن‌بست ایده



ایمان عظیمی
خبرنگار گروه فرهنگ

کمدی در سینمای ایران می‌عزا و عروسی است؛ چون از یک‌طرف قاطبه فیلم‌سازان با وجود عدم شناخت نسبت به این ژانر، تنها برای تداوم حضور خود در چرخه‌سینمای به‌میدان می‌گذارند و از سوی دیگر، مخاطبان برای سرگرم‌شدن چاره‌ای جز تماشا‌شای این آثار ندارند، زیرا مدت‌هاست که تماشای فیلم در سالن‌های سینما به‌منظور تفریح و خوشگذرانی به فیلم‌های کمدی خلاصه شده و باقی گونه‌ها و ژانر ها از سبد فرهنگی خانوار به سبب سیاست‌هایی که تولیدآثار متفاوت را توجیه‌پذیر نشان نمی‌دهد، حذف شده‌اند. همه این مسائل و موانع باعث شده تا در این سال‌ها فیلم‌های کمدی با بحران در ایدم‌پردازی و شیوه‌یاب‌سینمایی سوزه مواجه‌شوند و توامان مورد بدگویی طیف حاشیه‌نشین سینماگران، مردمی که با تماشای این فیلم‌ها بار اصلی اقتصاد این شبه‌صنعت را به دوش می‌کشند و بخشی از مسئولان و منتقدان حوزه فرهنگ قرار بگیرند. در راستای حضور پرترافیک فیلم‌های کمدی در گیشه سال‌های اخیر سینمای ایران و انحصار شکل گرفته حول محور این تولیدات، صاحبان آثار با بی‌انگیزگی، تنها واریاسیون‌هایی نازل از فرمول‌های امتحان‌پس‌داده شده فیلم‌های موفق پیشین را به مردم عرضه می‌کنند، چون می‌دانند که در نبود رقبای جدی هیچ خطری موجودیت کاسبی آن‌ها و شکل بسازووندازی محصولات ضعیفشان را تهدید نمی‌کند. در این میزانشن، خانواده برای حضور در سالن‌های سینما و ناسزاگفتن به کمدیفارسی‌ها، فقط به یک انگیزه و تکیانه حداقلی نیاز دارد که اینستاگرام یا قبول وظیفه، امکان‌ناش را در اختیار چنین مسئله‌ای قرار می‌دهد. به‌عبارت‌دیگر، بیننده می‌داند که کیفیت غالب آثار خنده‌دار پایین است؛ اما به‌خاطر محتوایی که‌از این تصاویر متحرک در فضای اینترنت و بلاخصل اینستاگرام می‌بیند، عزم خودو بستگانش را برای تماشای محتوایی که از سخیف بودن آن اطلاع دارد جزم می‌کند تا همچنان به حیات ادامه‌دار این محصولات در چرخه نامتوازن سینمای ایران کمک‌کند. اما کمدیفارسی‌های بر اساس چه الگو‌هایی ضریب حضور خود در جدول ارکان را بالا می‌برند؟

— برگ همچنان برندهٔ زن‌پوشی

فیلمفارسی‌سازان در سینمای پیش از انقلاب دو راهکار برای به‌دست‌آوردن دل مخاطبان داشتند؛ آن‌ها یا باید حلقه‌ه‌سای فیلم را با رقص و آواز و پرداخت صحنه با کافه‌های سازضری لاله‌زاری پرمی‌کردند، یا با بداهه‌پردازی کمدین‌هایی نظیر

«تقی ظهوری»، «علی میری»، «رضا ارحام‌صدر»، «نصرت‌الله وحدت»، «منصور سپهریان» و... کار را به سرانجام می‌رساندند. برخی از فیلم‌ها نیز برای کشاندن مردم به سالن‌ها، به حربه زن‌پوشی و در موارد استثنا «مردپوشی» رو می‌آوردند که در مواردی باتوجه‌به سوزوخ موردنظر، گاه می‌شد کارکردی دراماتیک هم پیدا‌کنند و حضورشان در صحنه جلوی قلوب‌دوربین توجیه‌پذیر جلوه‌کند. مسئله ممیزی و سانسور در آن دوران نیز به‌گونه‌ای نبود که فیلم‌ساز با تبدیل‌کردن این مسئله به تنها برگ برنده اثر، خیالش از مسئله فروش راحت شود و اختیارات و وظایفش را به اموری انتزاعی و آنچه در خارج از قاب اتفاق می‌افتد، برون‌سپاری‌کند. درواقع این فقط تبلیغات پرسروصدای فیلم‌ها نبود که باعث فروش آن‌ها می‌شد و حتی فیلمفارسی‌ها نیز برای مطرح‌نمودن خود در میان عوام گاه به راهکارهای دیگری هم احتیاج داشتند که آن‌ها را از فیلمفارسی‌ها و کمدیفارسی‌های جدید متمایز می‌ساخت. سینمای مادر دهه شصت در بهترین حالت خود، جایگاه مناسبی برای طرح ایده‌های متفاوت از کمدی با سانسب‌ژانرهای متنوعش گرفته تا آثار دفاع مقدسی، ملودرام‌های عاشقانه و گاه حتی فیلم‌های جنایی و پلیسی در اختیار فیلم‌سازان قرار می‌داد، ولی این شرایط نیز با کالایی‌شدن هرچه بیشتر فرهنگ و تولید فیلم تنها به بهانه بازگشت



سر‌مایه سرانجام خوشی پیدا نکرد تا صاحبان آثار صرفاً برای جبران مخارج که تولید فیلم بر آن‌ها تحمیل می‌کرد دوباره رو به فرمول‌های پیشین بیاورند، با این تفاوت که این بار می‌دانستند در نبود رقبای جدی ایرانی و خارجی کار راحت‌تری در پیش دارند و می‌توانند بدون هیچ دردسری خطوط قرمز اخلاقی و عرفی را دست‌نبین‌دارند و بدون احتیاج به هرگونه بایده‌نویاد منطقی و دراماتیکی حضور ماندگار و غیرقابل‌تغییر را در چرخه سینمای ایران تکرر به‌کنند. سال‌ها پیش رضا عطاران با ساخت اولین فیلم سینمایی اش «خواب‌مید» زن‌پوشی را با کارکردی موجه و بالنسبه دراماتیک دوباره در سینمای ایران باب کرد و به‌عنوان راه چاره‌ای برای عبور از بایدها و نبایدهای ممیزی به دیگر فیلم‌سازان ارائه داد. اکبر عبدی که تا پیش از آن با بازی در نقش تاعباس خاکپور» در «آدم‌برفی» ساخته «داوود میرباقری» ظرفیت‌های جدید بازیگری‌اش را با وجود توقیف و سانسور فیلم موردنظر در اختیار سیاست‌گذاران فرهنگی و به‌طور کل جریان اصلی سینماقرار داده بود، در اولین بل‌بلند‌دستانی کارگردان موفق، ولی طردشده آن ایام صدواوسیمیا اینفار نقش مادر شد تا قدرت‌ش در اجرای نقش‌های عجیب‌وغریب را به نمایش بگذارد.

اتفاقی که از تباطی انضمامی با کلیت کار نداشت و بیرون از اثر می‌ایستاد؛ ام‌س‌ا به لطف اجرای دقیق عبدی و هدایت خوب رضا عطاران بر خورنده و توهین‌آمیز به نظر نمی‌رسید. این اتفاق باعث باز شدن مسیری تازه برای دوزردن ممیزی در سینمای ایران شد. از آن‌پس هرازچندگاهی مرد‌ها به زن و زن‌ها به مرد تبدیل شدند تا تماشاگر در فریبی بزرگ، گول آن‌ها را خورده، بلیت تهیه کرده و به سالن‌های سینما برود. در تازه‌ترین نمونه، تبلیغات رسانه‌ای فیلم «کج‌پهله» برای ارکان، بر روی چهره و گرم «مردانه» بازیگرش الناز شاگردوست تأکید کرده است تا با وایرال‌شدن و دست‌به‌دست شدن آن، حداقل بخشی از فروش فیلم را در گیشه تضمین‌کند. البته پخش‌کننده فیلم در اظهارنظری عنوان کرد که تصاویر منتشرشده از شاگردوست با گرم و رقص مردانه ربطی به نسخه‌ای که قرار است در سینما نمایش داده شود ندارد! این تقلبی آشکار در راستای کشاندن مخاطب به سالن‌های سینماست. تصاویر چالش‌برانگیز فیلم در حالی در شبکه‌های اجتماعی دست‌به‌دست می‌شود و تماشاگر را به سینما فرامی‌خواند که قرار نیست اساساً هیچ کارکرد دراماتیک و حتی آکسسوارگونه‌ای در فیلم داشته باشد.

وداع با دوبلوری که بیش از نیم‌قرن خاطرات ما را دوبله کرد

صدای همیشه جوان

آرتین توکلی

خبرنگار

سعید مظفری، صدایی خاص و بی‌همتا بود؛ صدایی همیشه جوان و پراحساس که‌نجوای معصومیت‌راباصابت‌مردانگی‌درهم می‌آمیخت. صدایی که‌اگر به‌گوشتان می‌خورد، حتی اگر در مصاحبه‌ای باخودمظفری می‌بود، فکر می‌کردید که به صدای بردپیت یا جکی چان گوش می‌دهید یا گمان می‌کردید که‌رایان اوئیل مرحوم‌نشسته است و داردفارسی حرف می‌زند. این صدای متمایز، بیشتر برای نقش‌های نجیب، مظلوم و غالباً مثبت انتخاب می‌شد. انتخابی که‌بی‌دلیل نبود؛ زیراخودایشان نیز به‌گفته خودش و همکارانش، فردی کم‌پرو، مظلوم و متواضع بود و این تناسب درونی، در لحن او منعکس می‌شد.

سعید مظفری در دهه ۴۰ شمسی، دوبله‌راه‌به‌واسطه محمدعلی زرنزدی با گفتن یک نقش کوتاه در فیلم معجزه آغاز کرد و به تدریج، با آن جنس صدای منحصر‌به‌فردش، به یکی از ستون‌های اصلی دوبله تبدیل شد. یکی از آثار شاخص دوران ابتدای فعالیت هنری مظفری، مجموعه تلویزیونی «پیتون پلیس» یا «محله پیتون» بود. سریالی آمریکایی که پخش آن در نیمه دوم دهه ۴۰ شمسی از تلویزیون ملی آغاز شد و تا ۲۹ اسفند۱۳۴۹ ادامه داشت. سعید مظفری در این سریال محبوب‌که اولین اثر دوبله‌شده‌در تلویزیون ملی ایران به‌شمار می‌رود، به‌جای رایان اوئیل حرف زد. این مجموعه که بیش از ۵۰۰ قسمت ۳۰ دقیقه‌ای داشت، به قدری مورد استقبال قرار گرفت که مدیرعامل شرکت برق منطقه‌ای تهران در مصاحبه‌ای اعلام کرد‌مصرف برق تهران هنگام پخش این سریال افزایش می‌یابد. استقبال مردمی تا حدی بود که مجله جوانان نیز مفضلاً درباره دوبلو‌رهای این مجموعه نوشت و عکس مظفری را به‌عنوان یکی از دوبلورهای این سریال عامه‌پسند به چاپ رساند.

— از محمد رسول‌الله(ص) تا کوچه‌پس کوچه‌های تلویزیون

یکی از نقاط عطف در مسیر هنری سعید مظفری، همکاری او در ارکستر سمفونی بی‌همتای دوبله فارسی فیلم محمد رسول‌الله(ص) (اثر مصطفی عقاد) بود. جایی که به‌جای شخصیت زید (با بازی دیمین توماس) صحبت کرد و در کنار بزرگان دوبله آن زمان، جایگاه خود را در تاریخ این هنر تثبیت کرد. تنها دوبله‌فارسی همین فیلم می‌تواند عظمت دوران طلایی دوبله ایران را به نمایش بگذارد. دورانی که از اهالی‌اش، به تعداد انگشتان دست، کسی هنوز در قید حیات است. اما در سال‌های بعد مظفری بیکار نشست و با گوندگی در سریال‌های معروفی چون سال‌های دور از خانه (وشین)، لاس‌ت، وایکینگ‌ها، مردگان متحرک و پزشک دهکده، حضور خود در میان نسل‌های مختلف را تقویت کرد. اگر همچنین از دیگر آثار این هنرمند که در خارج از انجمن گو‌یندگان دوبله شده، می‌توان به صدابازیگری او در سریال‌های لیست سیاه و بریکینگ بد، با مدیریت دیولاژ امیر هوشنگ زند اشاره کرد. اما شاید یکی از بهترین و تأثیرگذارترین دوبله‌های او در چند سال اخیر، مربوط به فیلم میان‌ستاره‌ای را اینتراستارل باشد. جایی که با صداییشگی به جای متیو مک‌کناهی، توانست به شکلی هنر مندانه، عمق و غم انگیزی فیلم را همچنان سازد. همچنین، فیلم باشگاه مشت‌زنی یکی از آن آثار ی است که پس از تماشای نسخه دوبله‌فارسی‌اش، دیگر نمی‌توانید صدای دیگری جز صدای مظفری را روی چهره برد پیت تصور کنید. البته نگاهی گذرا به کارنامه هنری سعید مظفری کافی است تا درک کنیم که او صرفاً یک رنال‌گو یا فیلم‌گو نبود؛ او در ووه‌بله اینیمیشن‌ها نیز نقش داشت و حتی در یکی از نسخه‌های کارتون‌ی، به جای شخصیت زورو گو‌یندگی کرد.

— وقتی اسطوره‌ها به فارسی سخن گفتند

فهرست بازیگرانی که سعید مظفری به‌جای آن‌ها صحبت کرده است، به خودی خود، ابهت هنری او را فریاد می‌زند؛ از جکی چان، برد پیت، کیانو ریوز، مارک رافالو، رابرت داوونی، جیم کری، دنیل کریگ گرفته تا آنتونیو باندراس، آمیتا با‌چان و سلمان خان. مظفری دوبلور ثابت بردپیت در بسیاری از آثار و شریک هنری همیشگی چکی چان بود. اما برای بسیاری از سینمادوستان، به‌ویژه علاقه‌مندان به سینمای وسترن و کلاسیک، سعید مظفری مترادف با یک نام بود؛ کلینت ایستوود. این لقب یک‌شبهات ساده‌نود. صدای مظفری آن‌چنان‌با چهره‌کارز ماتی‌ک ایستودعجین شده بود که تشخیص اینکه کدام صدا متعلق به کدام هنر مند است، به چالشی شیرین تبدیل می‌شد. آیا مظفری داشت به جای بلوندی در فیلم «خوب‌بد زشت» صحبت می‌کرد؟ یا این بلوندی بود که داشت صدای مظفری را به تصویر می‌کشید؟ اوج این ترکیب طلایی، در سه‌گانه دلار و همین فیلم جاودانه «خوب بد زشت» به وقوع پیوست و در دیگر فیلم‌های ایستود مانند «به‌خاطر یک مشت دلار» نیز ادامه یافت. صدای او، به ایستوود، همان خشونت خاموش و نگاه نافذی را بخشید که سینمای جهان او را با آن شناخته بود. پس از این فیلم، دیگر هیچ دوبلور ایرانی ای نمی‌توانست، بهتر از مظفری، ایستود را بگوید. شاید به همین خاطر است که بسیاری معتقدند ۲۲ مهر نیی از ایستود به دیار باقی شافته است. واقعاً باید گفت کلینت ایستود ایران درگذشت!

— تنها صداست که می‌ماند

شساید این جمله که «دوبله ایران تمام ستاره‌های دوران طلایی‌اش را از دست داده» کلیشه‌ای باشد، اما با همین کلیشه‌ای بودنش، توصیفی صادقانه از وضعیت این روزهای ماست. دوبله ایران که دوبله‌های ششاهکاری از فیلم‌هایی چون آشک‌ها و لیخندها، بن‌هور و بربادرفته خلق می‌کرد، اکنون یکی پس از دیگری، سستون‌های اصلی خود را از دست می‌دهد؛ از والی‌زاده گرفته تا جلیلودن، طهماسب و اسماعیلی. حالا به این لیست بلند بالا، نام سعید مظفری نیز اضافه شده‌است. دیگر وقتی سعید مظفری نتواند کاریز ماتی‌ک‌تر و جذاب‌تر از جیمز اسپیدر، نقش ریموند رینگتون را بگوید، با نتواند جکی چان را مجبور به فارسی صحبت کردن کند، چه می‌توان گفت؟ اگر بخواهم حقیقت را بگویم، هرگز تصور نمی‌کردم که پس از درگذشت منوچهر والی‌زاده، مرگ هنر مندی تا این اندازه مرا متأثر کند. اما چه می‌شود گفت؟ دیگر چطور می‌توانیم فیلم‌های برد پیت را با دوبله‌ای غیر از صدای مظفری تحمل کنیم؟ و از این مهم‌تر، چطور می‌شود با رفتن نسلی طلایی، میراثی را که آن‌ها ساختند زنده نگه داشت؟ نمی‌دانم؛ احتمالاً شما هم نمی‌دانید، شاید اگر مظفری بود هم نمی‌دانست. تنها تسلی و مرهم این رنج هنری، تماشای دوباره شاهکارهایی است که او با جان و دل در آن‌ها هنرنمایی کرده‌بر. برای تجدید خاطره و ادای احترام، تماشای مجدد میان‌ستاره‌ای، مردگان متحرک، لیست‌سیاه، پالپ‌فیکشن، ساعت شلوعی، حرامزاده‌های لعنتی، باشگاه مشت‌زنی و البته سینمای وسترن کلینت ایستود با صدای او، کمترین کاری است که می‌توان انجام داد. به‌راستی، حیف این صدا که بخواید به خاک سپرده شود. اکنون باید به قول فروغ گفت؛ تنها صداست که می‌ماند.

فرهیختگان

فرهیختگان

پنجشنبه ۲۴ مهر ۱۴۰۴



شماره ۴۵۳۲



FARHIKHTEGANDAILY.COM



FARHIKHTEGANONLINE

۵